ادامه از صفحه ۱۴

در جست‌وجوی پروست

باغ پروست کمی از آنچه زمانی در هرجا که بود، آرزو می‌کرد، بزرگ‌تر بـود- نه صحنه‌ای ابتدایی و نه نقطه‌ای صفر. خود ایلیه مکانی بود که پروسـت جـوان آرزو می‌کرد در آنجا زندگی بهتری در پیش داشته باشـد اما از آنجا که آرزوها هرگز به واقعیت نمی‌پیوندند، آموخته بود که به جای آن مکان جایی را دوست داشته باشد که رویا در آن زاده شده بود. آن زندگی تحقق یافت و با چنان شـدت و حدتی برای برخی که بسیار از زندگی کردن در آنجا دل‌خوشی نداشـتند، جزیی از معجزه پروسـتی شد. این طنز به همه زایران پروسـت خوشـامد می‌گوید، آنها به جست‌وجوی چیزهایی می‌روند که پروست خیلی بهتر از آنچه واقعا شناسایی‌شان کرده بودند، آنها را به یـاد آورده بود و آرزو می‌کرد که کاش بیش از آنچه در عرش به آنها عشق می‌ورزید، بازیابی‌شان کند.

مثل پسربچه‌ای که فروید از او یاد می‌کند که دوست داشـت چیزهـا را گم کند زیرا از پیدا کـردن آنها لذت می‌برد، پروست متوجه شده بود بدون اینکه چیزی را از پیش از دست داده باشد، نمی‌تواند بنویسد. شاید من نیز به این جهت به اینجا آمده بودم کمبره را از دست بدهم، فقط به این منظور که آن را دوباره در صفحاتی که می‌دانم در مسیرم به سوی خانه خواهم خواند، بازیابی می‌کنم.

قطار من یک تا یک ساعت و نیم دیگر نمی‌رسید و آن بورل مرا دعوت کرد که پیش از قدم زدن‌مان برای صرف یک فنجان چای به خانه او بروم. در موزه را بستیم و در تاریکی و خیابان‌های تاریک راه افتادیم.

آهی کشید و گفت: «ایلیه خیلی خالی شده.»

گفتم: «باید تنها باشد.»

«لذت‌های خودش را دارد.»

خانه‌اش از خانه پروسـت بزرگ‌تر بود و باغ و بستان میوه بسیار بزرگ‌تری داشت. این موضوع به نظرم عجیب می‌آمدمثل اینکـه دربان خانـه‌ای از صاحب یک قصر ماشینی پرسرعت‌تر و حرارت مرکزی بهتری داشته باشد.

پس از خوردن چای همین‌طور که داشتیم به ایستگاه قطار برمی‌گشـتیم من بنای تند رفتن گذاشـتم. بورل سـعی می‌کرد نقطه‌ای که پروست‌ها موقع برگشتن از راهپیمایی‌های یکشنبه‌شان از آنجا می‌گذشتند را به من نشان دهد، اما من نمی‌خواستم قرار حرکتم به پاریس را از دست بدهم. باعث شرمندگی بود پس از آن همه سال، این قدم زدن که دیری مشتاق آن بودم و اینقدر نزدیک و دم دست بود درست همان چیزی باشد که از دستش می‌دهم. اما آخرین چیزی که به آن نیاز داشتم محکوم شدن به یک شب از بی‌خوابی‌های پروست در زمانی باشد که پسربچه‌ای بیش نبود. با اشاره‌ای این کار را به یک‌بار احتمالی دیگری موکول کردم. بورل فصل بهار را پیشنهاد کرد که ولیک، گل مورد علاقه پروست شکوفه می‌کند. اما می‌دانستم و شاید او هم می‌دانست که قصد بازگشت ندارم. در راه رفتنم به پاریس صفحات «کومبره»، اولین فصل در «جسـت‌وجوی زمان ازدسـت‌رفته» را مروری کردم. درباره برج‌های کلیسای مارتینویل یا عمه لئونی که دایما در اتـاق خوابش در طبقه اول جا خوش کرده بود و از پنجره خیابان سـن ژاک را زیر نظر گرفته بود، می‌خواندم. یک‌دفعه به فکرم رسید که من دوباره به کتاب پیله کرده‌ام. نه به منظور واقعیت بخشیدن به وجود آنچه همین تازگی دیده‌ام، بلکه برای اطمینان یافتن به اینکه آنجاهایی را که طوری به یاد آورده و دوسـت داشـته‌ام گویی کودکی خودم در میان آنها گذشـته بود، در برابر واقعیت ملال‌آور، شهر بام‌های کاشی‌پوش که آن بورل به من نشـان داد، تغییری نکرده بود. می‌خواستم به اولین قرائتم از پروست برگردم- پس از دیدن فیلمی براساس یک رمان، ما تلاش کردیم تا تصویر شـخصی خودمان از شـخصیت‌ها و دنیای آنها را فقط بـه این منظور که تصویرهایی را که دیرزمانی ذخیره کرده‌ایم، درست مثل دیوارنگارهایی که یک باستان‌شناس بی‌فکر در برابر آفتاب نهاده بود محو شده بود، بازیابی کنیم. آیا تصور اصلی من از ویلای سـنگی با اتاق غذاخوری گل و گشاد و پلکان پرپهنایی که به اتاق خواب کودک منتهی می‌شد قادر بود در برابر اتاقک تازه کشف‌شده با راه‌پله چوبی جیرجیرکن و اتاق‌های ملال‌آور و آفتاب‌ندیده مقاومت کند؟ و آیا این باغ اجق‌وجق واقعا می‌توانسـت مکان باصفایی باشد که مارسل تمام آن را در سراسر بعدازظهر روی یک صندلی حصیری زیر یک درخت فندق خوانده، در صدای کسانی کـه صدا می‌زدنـد و او را به داخل خانه فرامی‌خواندند و ورای ناقوس ساعت به ساعت کلیسای سنت ایلر که من آن روز فهمیدم اسمش نه سنت ایلربلکه سن ژاک است که باید اضافه کنم واقعا نام خیابانی بود که عمه لئونی آن را تماشـا می‌کرد که بعدها معلوم شد که خود او بیشتر دلش می‌خواست عمو باشد تا عمه. در داخل جلد قهوه‌ای مایل به قرمز «به سمت خانه سوان» همچنین در پی آن حس شگفتی‌ای می‌گشتم که آن شب تابستان بیش از ۳۰سال پیش، هنگامی که این خوشبختی را داشتم که با مردی که اولین آدمی بود که اسم پروست را نزد من بر زبان راند و کسـی که چون نمی‌توانست آن همه چیز را در آن موقع به من بدهد تنها همین را به من هدیه کرد و آن را عمدا و آگاهانه به من داد به نحوی که وقتی درباره پروست برایم گفت، گویی بخشی از خودم بود که چگونه پروسـت چیزهایی را به یاد آورد که گویی هرکس دیگر فراموش کرده بود، که او چگونه از جمع مردمی که هنوز هم در پی دست انداختنش بودند آنها را دید و چطور همه آن چیزها در قالب جملاتی که آنقدر دور و دراز بودند- و همین‌طور که برای خریدن اولین جلد آن جلو مغازه‌های بسته هجوم آورده بودم، به نویسنده‌ای که از آن موقع تا به حال بیش از هر نویسنده دیگری به او عشق ورزیده‌ام نه به خاطر آنچه بود و آنچه نوشـت یا به این جهت که من با خواندن آنچه شب تابستان گذشته، می‌دانستم که بی‌آنکه پدرم بداند گرانقدرترین و دایمی‌ترین هدیه عشق را دریافت کرده‌ام.

در حاشیه نمایش آثار مدعوین جشنواره تجسمی در موزه هنرهای معاصر

هیاهوی بسیار برای هیچ

صادق تبریزی

و اکنون وارد چهارمین دهه‌ای شده‌ایم که سکانداران هنر این سرزمین می‌کوشند هنرمند و آثارش را به هنر، متعهد کنند و این گونه اسـت که «هنر متعهد» در این دیار پا به عرصه وجود می‌گذارد. اما هنر متعهد چیست؟ هنر متعهد آن هنر والایی اسـت که نادیده گرفته شده اسـت؛ همان‌گونه که فیلم اصغر فرهادی دیده نشد. به راسـتی چرا وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و مسوولان تجسمی از این رویداد بزرگ که برای کشوری چون ایران مثل خواب و رویا بود، بی‌تفاوت گذشـتند؟ هنگامی که به اتفاق علی‌اکبر صادقی در جشنواره فجر، آثار منتخب را در موزه هنرهای معاصر مشاهده می‌کردیم، با آثاری با موضوعات خاص روبه‌رو شـدیم که تاریخ مصرف دارند و با گذشـت زمان اهمیت خود را از دسـت می‌دهند. این آثار به دلیل ضعف طراحی، تکنیک و عدم ترکیب‌بندی در زمـان خلق اثر هم قابل رویت نبوده و اکنون با وجود فعالیت هنرجویان بی‌شمار و هنرمندانی که در این رشته به قابلیت‌هایی دسـت یافته‌اند، محلـی از اعراب ندارند. تنهـا مواقعی که اجبارا لازم اسـت سـوژه‌هایی درخور جشنواره تجسمی فجر به نمایش درآید، به سراغ انبارها رفته و تعـدادی از آنها را به دیوار آویزان می‌کنند. اصولا باید بپذیریم که هنرفرمایشـی وجود ندارد؛ در حالی که اولیای امر اثری را می‌پذیرند که به زیور سیاست آراسته باشد. تظاهرات هنر، برانگیخته از ذهن هنرمند و حاصل یافته‌های او از جهان پیرامونش اسـت. پس خلاقیت از درون سرچشـمه می‌گیرد و از خارج دیکته نمی‌شود. به این دلیل اسـت که وقتی هنر با سیاست آمیخته شده، مفهوم خود را از دست می‌دهد و به اعلان تبلیغاتی بدل شـود. اینجاسـت که فاجعه رخ می‌دهد. در شب افتتاح نمایشگاه نگارگری جشنواره تجسمی فجر در گالری صبا واقع در فرهنگسـتان هنر، غیـر از من و مامور حفاظت، شخص دیگری حضور نداشت. صدها اثر مینیاتور بدون هیچ مخاطب، بلاتکلیف روی دیوارها نصب شده بود. دلیل این عدم استقبال را از دکتر محمدعلی رجبی، دبیر این نمایشگاه پرسیدم. گفت: «افتتاح ساعت پنج بوده است.» ظاهرا ۲۰دقیقه دیر رسیده بودم و به خاطرم آمد هنگامی که وارد فرهنگسـتان شدم آقای علی معلم و چند نفری که تعدادشان به عدد انگشتان دو دست هم نمی‌رسید در حال خارج شدن بودند.

گفتم: درگذشـته آثار مینیاتور خوراک توریسـت‌ها بود و اکنون که پای توریسـت از این سرزمین قطع شده چه کسـی خواهان این تولیدات است؟ دلخوشی نگارگر چیسـت؟ وقتی از دکتر رجبی پرسیدم آیا این جمعیت میلیونی که به کار نگارگری گماشـته شده و شب و روز بـه خلق این آثار می‌پردازند، مشـتری هم دارند؟ خنده اسـتهزاآمیزی کرد و با طعنه گفت: «این روزها کار فقط توی حراج‌ها فروش میره.»

یادش به خیر آقای صفارهرندی که به وزارت ارشـاد منصوب شـد، در جلسه معارفه با نقاشـان گفت: «می دانم کارتان فروش نمیره و بعضی از شما برای اینکه کم نیارید، می‌گویید مشتری ما آن طرف آب است اما من به شما پیشنهاد می‌کنم اگر می‌خواهید اثرتان مورد توجه قرار بگیرد، انرژی هسته‌ای بکشید.»

اتفاقی که دیگر تکرار نمی‌شود در گفت‌وگو با ایرج راد و فراهانی

جشن‌های یک هفته‌ای یا پراکنده تئاتر؟

فرزانه ابراهیم‌زاده: در حالی که کمتر از یک هفته تا برگزاری جشـن‌های سالانه تئاتر که مهم‌ترین نهاد صنفی هنر تئاتر برگزار می‌کنـد، مانده و مدیرعامل خانـه تئاتر می‌گوید با وجـود اینکه حتما جشـن‌های هفته اول اردیبهشـت ماه برگزار می‌شـود اما ترتیب برگزاری این مراسـم مشـخص نیست و در هفته‌های دیگر مشخص می‌شـود. ایرج راد در گفت‌وگو با « شـرق» علت این تاخیر در برنامه‌ریزی را جدا از مشکل همیشگی تئاتر یعنی کمبود بودجه برگزاری مجمع عمومی و انتخابات هیات رییسـه اعلام کرده اسـت: «هنوز روال برنامه‌های خانه تئاتر در جشـن‌های تئاتری مشخص نیست. برای اینکه جدا از مسایل مالی برگزاری این جشن‌ها انجمن‌های مختلف نظرات متفاوتی درباره چگونگی برگزاری جشـن‌ها دارند و باید با روسای انجمن‌ها صحبت کنیم و به یک نتیجه مشخص برسیم و طبیعتا نقطه‌نظر نهایی را بعد از آن اعلام کنیم. البته قرار بود این جلسه در هفته جاری برگزار شود منتها ما در روز شنبه ۲۶ فروردین مجمع عمومی خانه تئاتـر و انتخابات هیات مدیره را داریم و به همین علت هم برنامه‌ریزی برای بزرگداشت تئاتر به بعد از این موکول شد.»

برای کسـانی که در ۱۰سـال گذشته پیگیر تئاتر ایران بودند اردیبهشـت ماهی اسـت که با برگزاری مراسـم روز جهانی تئاتر همراه است. البته روز جهانی تئاتر براساس تقویم جهانی ۲۶ مارس برابر با هفتم فروردین است. از آنجایی که تئاتر در ایام نوروز تعطیل اسـت این جشن برای ایرانی‌ها به هفته اول اردیبهشـت منتقل شد و با توجه به حضور همه صنوف تئاتر در این مراسـم در طول یک هفته برگزار شـد. این مراسم در سال اول همراه شد با اولین دوره جشن بازیگر که قرار بود در زمسـتان سال ۸۳ برگزار شود. اما تاخیرهای متعدد باعث شد این جشن بالاخره به اردیبهشت ماه منتقل شود. سـال بعد در سالگرد جشـن خانه تئاتر با هماهنگی همه انجمن‌ها این جشـن‌ها را در یک هفته و با مشـارکت مردم برگزار کردیم. مهم‌ترین جشـن بعد از جشن بازیگران در سال‌های دوم و سوم این جشن‌ها، جشن انجمن نمایش عروسـکی خانه تئاتر بود که با وسـعت زیادی برگزار شد و کـودکان زیادی به همراه عروسک‌هایشـان در این جشـن شرکت کردند. حضور خانواده‌ها در این جشن آنقدر گسترده بود که برنامه‌های بزرگداشـت داخل خانه تئاتر با مشکلات زیادی برگزار شد. اما خاطره آن جشن برای خیلی‌ها ماند که ماند. اما سال گذشته خانه تئاتر بدون پشتوانه‌ای به برگزاری جشنی مختصر بسنده کرد. هرچند در روزهای میانی هفته تئاتر نشستی با حضور اهالی خانه تئاتر برگزار شد؛ برنامه‌ای که با دعوت از معاون هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی همراه و در نهایت نیز به صدور بیانیه‌ای از سـوی تئاتری‌ها منجر شـد. هرچند هنوز پاسـخ کاملی به درخواست‌های تئاتری‌ها داده نشده است. اما جشن تئاتر در سال ۹۱ با چند مساله اساسی روبه‌رو است، از جمله کمبود بودجه و تداخل کارهای صنفی تئاتر با نظرات مسوولان دولتی. به همین دلیل تصمیم‌گیری برای برگزاری این جشن‌ها مشکل و سبب شده که برنامه‌ریزی به تاخیر بیفتد. ایرج راد در تشریح این مساله می‌گوید: «مشکل بودجه خانه تئاتر یکی از مشکلاتی است که در یکی، دو سال اخیر مانع شده تا خانه تئاتر بتواند این جشن‌ها را مانند چند سال آغازین آن برگزار کند. برگزاری برنامه‌هـا در یک هفته با توجه به برگزاری برخی از برنامه‌ها در خارج از فضای خانه هنرمندان و حضور بسیار خوب مردم خاطره خوبی برای اهالی تئاتر و مردم به همراه داشـت. اما متاسـفانه جدا از مشکلاتی که در این سال‌ها در خانه تئاتر داشتیم کمبود مالی و نبودن اسپانسر تئاتر باعث شده است که نتوانیم این جشن‌ها را مانند سال‌های قبل برگزار کنیم.»

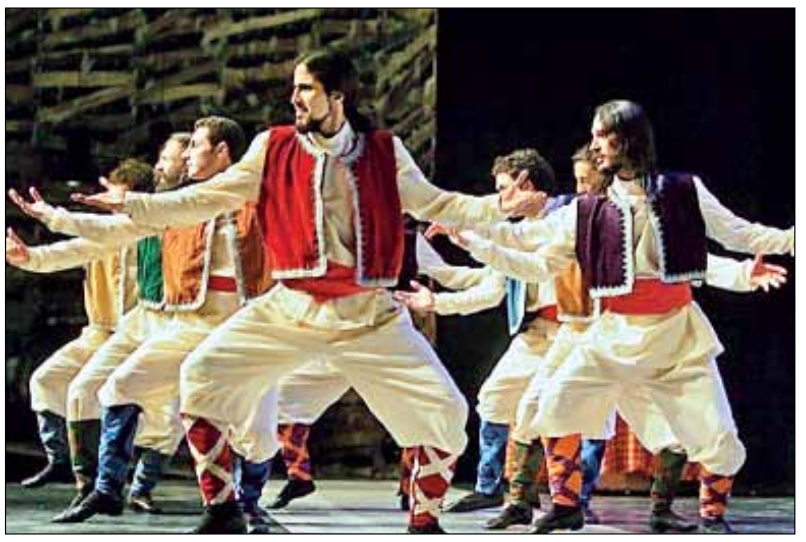

البته از چند سـال پیش مرکز هنرهای نمایشی نیز در کنار خانه تئاتر اقدام به برگزاری برنامه‌ای به نام اردیبهشت تئاتر کرده است؛ برنامه‌ای که یک ماه در تمامی استان‌ها می‌گردد و هر روز به یک اسـتان اختصاص دارد. راد برگزاری این ماه را مخـل کارهای خانه تئاتر نمی‌داند: «اینکه مرکز هنرهای نمایشی برای خودش برنامه‌های جداگانه‌ای برگزار می‌کند در روند برنامه‌ریزی ما در خانه تئاتر برای جشن تئاتر تاثیری ندارد اما به هر حال بی‌تاثیر نیست. برگزاری یک ماه جشن با امکاناتـی که در مرکز وجـود دارد باعث تداخل برنامه‌ها می‌شـود.»به همین دلایل ایرج راد می‌گوید: «الان دو نظر در هیات‌رییسه و انجمن‌های مختلف وجود دارد. یکی از این نظرات برگزاری جشـن‌ها در طول یک هفته است؛ شیوه‌ای که در سـه، چهار سال اخیر هم برگزار شد و همه انجمن‌ها در آن مشارکت داشتند. اما در مقابل این گروهی از انجمن‌ها هستند که ترجیح می‌دهند این جشـن‌ها را در طول سال پخش کنند و در یک هفته همه برنامه‌ها را برگزار نکنند.» با این همه انجمن‌های خانه تئاتر برنامه‌ریزی‌های خودشان را انجام می‌دهند. بهزاد فراهانی رییس انجمن بازیگران که قرار است مهم‌ترین جشن این برنامه یعنی جشن بازیگر را برگزار کند، می‌گوید: «هنوز برنامه‌های جشن‌های خانه تئاتر کامل نشده اسـت و همه برنامه‌ریزی‌ها موکول به بعد از برگزاری مجمع عمومی خانه تئاتر است. بودجه‌ای که وجود ندارد، در حال تلاش برای جمع‌آوری نیروها هستیم. به‌خصوص ما در انجمن بازیگران با توجه به روز بازیگر و جشن انتخاب بهترین بازیگران سال ۹۰ در این جشن‌ها مشارکت خواهیم داشت. اما همه برنامه‌ریزی‌ها موکول به این است که ما جلسه هیات مدیره را برگزار کنیم.»

چاپلین و فروش ارزان عصایش

عصا و کلاهی که زمانی متعلق به چارلی چاپلین بود با قیمت صدهزار دلار در حراج روز یکشنبه هالیوود به فروش رفت. به گزارش خبرگزاری فرانسه از لس‌آنجلس، قیمت اولیه تعیین شده برای عصای چاپلین ۲۰ تا ۳۰هزار دلار بود که در این حراجی ۴۰هزار دلار به فروش رفت و یک خریدار برای کلاه وی نیز ۵۸هزار دلار پرداخت.

جولیا رابرتز ملکه حسود

فیلم «آینه‌آینه» با بازی جولیا رابرتز در نقش ملکه حسـود با کارگردانی Tarsem singh و لی‌لی کولینز در نقش سفیدبرفی این هفته به نمایش در می‌آید. این افسانه در سال ۱۹۳۷ برای اولین بار در سینما به نمایش درآمد و بعد از آن ۷۵ اقتباس از این داستان در قالب‌های سینمایی، تئاتر، باله و نمایش زنده اجرا شده است.

تیم رابینز تلویزیون را کنار گذاشت

آسوشـیتدپرس: تیم رابینز برنده جایزه آکادمی و کارگردان تئاتر «۱۹۸۴» که اقتباسـی از کتاب جـورج اورول اسـت در مصاحبـه‌ای گفت تجربه سـاخت تئاتر این اثر ادبی معروف باعث شده که دیگر تلویزیون تماشا نکند. ساختن این تئاتر باعث شد که شیوه زندگی رابینز تغییر کند.

موفقیت تایتانیک تکرار می‌شود؟

لس‌آنجلس تایمز: جیمز کامرون که در چند روز گذشته یک ماجراجویی درباره سفر به اعماق ۱۱ هزارمتری اقیانوس آرام را به پایان رسانده بود اینک به همراه کمپانی‌اش مبارزه جدیدی را آغاز کرده‌اند. اگرچه همه می‌دانند که شکستن رکورد قبلی فروش تایتانیک غیرممکن است اما آنها نتوانستند در مقابل وسوسه فروش نسخه سه‌بعدی این فیلم مقاومت کنند. اواخر سال ۱۹۹۰ تب عجیبی دنیا را فراگرفت، پسرها در افغانستان موهایشان را شبیه لئوناردو دیکاپریو کوتاه کردند و دختران جـوان ژاپنی آهنگ این فیلم را زمزمه می‌کردند؛ انگار تمام دنیا منتظر موضوعی بود که برایش بگرید و تایتانیک جیمز کامرون اشک تمام دنیا را درآورد. کشتی تایتانیک در سرتاسر جهان ۱/۸میلیارد دلار فروش کرد؛ رکوردی که تا ۱۲ سـال فیلم دیگری موفق به شکسـت آن نشـد تا در سال ۲۰۰۹ سه‌بعدی آواتار کامرون بار دیگر رکورد پرفروش‌ترین فیلم دنیا را تسخیر کرد. از سه‌شنبه‌شب تایتانیک بار دیگر در آمریکا و بیش از صد کشور جهان به روی صحنه می‌رود. در این اکران مجدد کامرون با مخاطبان گوناگونی روبه‌روست. یک دسته از این مخاطبان تماشاگران بزرگسالی هستند که برای یادآوری نوستالژی دوران جوانی‌شان راهی سالن‌های سینما می‌شوند، دسته دیگر مخاطبان این فیلم، شیفتگان سینمایی هستند که در زمان اکران اولیه نتوانسـته‌اند روی پرده سـینما این داستان عاشقانه را تماشا کنند. این دسته شامل تماشاگران چینی و روسی می‌شود که در زمان اکران اولیه فیلم با کمبود سینما و امکانات پخش فیلم مواجه بودند. فیلم تایتانیک روند جدیدی را در سینما آغاز کرد؛ تایتانیک سه‌بعدی قطعا رکورد قبلی تایتانیک را نخواهد زد اما منتقدان پیش‌بینی می‌کنند در روز اول اکران این فیلم در آمریکا ۲۵ تا ۳۰ میلیون دلار فروش خواهد کرد. این فیلم یک آزمایش جدی برای اکران مجدد نسخه سه‌بعدی فیلم‌های معروف خواهد بود. کامرون در یـک مصاحبه تلفنی گفت: «مـا می‌دانیم فیلمی که در سراسر جهان پخش می‌شود با منتقدان بسیاری روبه‌روست. بعضی از منتقدان اولیه از این فیلم به عنوان فیلم کلیشه‌ای یاد کردند در حالی که مخاطبان بسیاری با این کلیشه ارتباط برقرار کردند. »

۲۲ هنرمند ایرانی آثارشان را به هلند بردند

شـرق: نمایشـگاهی از آثار ۲۲ هنرمند ایرانی که پیش از ایـن در موزه فرایز برلین برگزار شـده بود، ماه جاری میلادی به شـهر آمسـتردام هلند رفته اسـت. آثار این ۲۲هنرمند ایرانی این بار باعنـوان «جهان‌بینی ایرانی» در شـهر آمستردام در معرض دید قرار گرفته و استقبال شـهروندان این کشـور را به دنبال داشـته است. رزیتا شـرف‌جهان، مدیر گالری «طراحـان آزاد» که خود نیز از جمله شـرکت‌کنندگان این نمایشـگاه است، با اشاره به این‌مطلـب گفت: «نمایشـگاه هنرمنـدان ایران که هم‌اینک در آمستردام هلند برپا شده، در سال ۲۰۱۱ در موزه فرایز برلین برگزار شـده بـود.» وی در ادامه افزود: «آثار ۲۲هنرمند ایرانی که باعنوان «جهان‌بینی ایرانی» روی دیوار رفته اسـت، در استکهلم هلند در معرض دید علاقه‌مندان قرار گرفته اسـت و استقبال خوبی از سوی علاقه‌مندان هنر ایران به دنبال داشته است.» شرف‌جهان با اشـاره به نام هنرمندان شرکت‌کننده در این نمایشگاه گفـت: «در این نمایشـگاه آثـاری از معصومه مظفری، مهـران مهاجر، کتایـون کرمی، طاها حیـدری، مهرانه آتشی، نوید عظیمی سجادی، محمود بخشی، معصومه بختیاری، مجید فتحی‌زاده، پرستو فروهر، فرهاد فزونی، غزالـه هدایت، رزیتا شـرف‌جهان، ملودی حسـین‌زاده، عاطفه سمایی، سارا روحی‌صفت، امیر معبد، محمدمهدی طباطبایی، آریا کسایی، مجید کورنگ بهشتی، آزاده مدنی و هومن نوبخت به نمایش گذاشته شده است.» کیوریتور (نمایشگاه‌گردان) نمایشگاه «جهان‌بینی ایرانی»، شاهین میرعلی، منتقد مطرح معاصر اسـت. میرعلی درباره آثار این ۲۲ هنرمند می‌گوید: «در واکاوی عقاید در حال رشد این ۲۲هنرمند، حسـی از یک برداشت رادیکال و حتی انتقادی از گذشته نزدیک بروز می‌کند که نسبت به آینده نامعین هم دارای آگاهی است.» شاهین میرعلی که طی دهه گذشته به آثار هنرمندان پیشروی ایرانی علاقه‌مند شده، می‌گوید: «خود را جزو معدود نمایشگاه‌گردان‌ها و نویسـندگانی یافته‌ام که فرصت یافته‌اند به چنین تاریخ پرشور و پرحرارتی دست یابند.»

گزارش تصویری

خبرآنلاین: دانیل کرگ، بازیگر نقش مامور ۰۰۷ که این روزها در بیست و سومین فیلم جیمز باند بازی می‌کند، با دعوت شخصی ملکه بریتانیا به قصر باکینگهام رفت. باند در این فیلم کوتاه در قصر باکینگهام متوجه می‌شود ماموریت دارد مراسم افتتاحیه بازی‌های المپیک را آغاز کند. او با هلی‌کوپتر به استادیوم المپیک در استراتفورد در شرق لندن می‌رود و با چترنجات فرود می‌آید. گزارش شده دنی بویل – کارگردان فیلم – و گروهش هنگام فیلمبرداری این فیلم که«ورود» نام دارد در باکینگهام به اتاق‌های شخصی ملکه دسترسی «بی‌سابقه»ای داشتند.

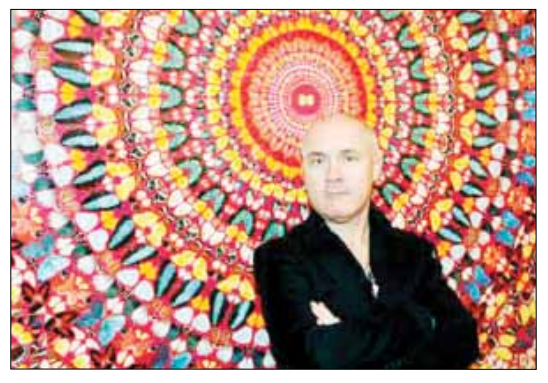

آرت دیلی: نمایشگاهی از ۷۰ اثر دیمن هرست در لندن برپاست. دیمن هرست در این نمایشگاه آثاری از جمجمه، نهنگ، پروانه و ته سیگار را به نمایش گذاشته است. در عکس بالا، این هنرمند مفهومی در کنار تابلویش که مملو از پروانه‌هاست در افتتاحیه این نمایشگاه نشان داده شده است. این نمایشگاه با نام «امتناع از مرگ فیزیکی در ذهن زندگان» در تاریخ دوم آوریل با بیش از ۷۰ اثر از این هنرمند در موزه تیت لندن آغاز به کار کرد. این نمایشگاه از سلسله رویدادهای هنری است که انگلیسی‌ها برای افتتاحیه المپیک در نظر گرفته‌اند.

سینماپرس: غلامرضا فرجی، مدیر پخش حوزه هنری گفت: «آمار فروش فیلم قلاده‌های طلا تا شب چهاردهم ۷۵۲ میلیون تومان در تهران بوده و طبق گفته آقای خزاعی، تهیه‌کننده «قلاده‌های طلا» کل فروش فیلم در کشور تاکنون حدود یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان بوده است.»این در حالی است که فروش فیلم سینمایی «گشت ارشاد» با وجود داشتن تعداد سالن‌های سینمایی محدود،تا دوشنبه شب ۹۵۰ میلیون تومان اعلام شد. عکس‌های پشت صحنه قلاده‌های طلا چندی است در رسانه ها مطرح است . در این عکس‌ها ابوالقاسم طالبی با احمد رادان قائم مقام نیروی انتظامی و سردار نقدی رئیس بسیج دیده می شود. هم‌چنین مطرح شده است پس از جلسه شمقدری رئیس سازمان سینمایی و احمدی نژاد قرار شد که دو فیلم گشت ارشاد و خصوصی بار دیگر در تمام شهرستان ها اکران شوند.

یادهنرمند

«فرشته معنوی موسیقی» و «نوازنده استاد»

تورج زاهدی

■ یک بعدازظهر پیش از حلول سال نو، از آن لحظاتی که ظاهرا باید سرشـار از آنات شورمندانه باشد، بی‌هیچ دلیل آشکاری داشتم از شدت دلواپسی پرپر می‌زدم. چنان‌که از پشت میز کارم برخاستم و در بسترم دراز کشیدم. از پسرم خواستم رواندازی برایم بیاورد. لحظاتی بعد وارد اتاقم شد و با بغضی در گلو گفت:

- بابا رفیقت فوت کرد!

- ناگهان قلبم فرو ریخت. پرسیدم:

- کدام رفیقم؟

- جلال ذوالفنون.

دانسـتم که دلواپسـی‌ام یک «نشـانه» بوده. نشانه و اشـارتی که مرگ جلال موسـیقی ایـران را به من تلقین می‌کرده اسـت.به یاد آوردم کـه در مقطعی قریب به یک دهه، ما هیچ شـناختی از سـازی به نام «سه‌تار» نداشتیم و هیچ نوازنده‌ای برایش نمی‌شـناختیم، اما اسـتاد جلال ذوالفنون. «سه‌تار» یکی از جادویی‌ترین سازهای موسیقی اصیل ایران اسـت که سرنوشت خاص خود را دارد. هریک از سـازهای ایرانـی، دارای یک «مظهر» اسـت. «مظهر» تار، میرزا حسـینقلی است. «مظهر» سنتور، سماع حضور اسـت که بعدا این مظهریت را به فرزندش حبیب سماعی سپرد و «مظهر» کمانچه، حسین‌خان اسماعیل‌زاده است. همه اسـتادان فوق برای ضبط صفحه به خارج از کشـور رفتند ولذا صفحاتی از آثارشـان ضبط شـد که امروزه در هیات کاسـت و لوح فشـرده در اختیار ماسـت. «مظهر» سـه‌تار، نوازنده استاد و یگانه موسیقی ایران، میرزا عبدالله اسـت. این مرد بزرگ و اسطوره‌ای، چندان کامل است که امروزه نه فقط در زمینه سـاز تخصصی او (یعنی سـه‌تار) که در زمینه تار و سـایر سازهای اصیل ایرانی، فقط و فقط ردیف اوست که تدریس می‌شود. ولی متاسفانه میرزا عبدالله حاضر نشد برای ضبط صفحه، به خارج از ممکلت برود ولذا هیچ‌گونه اثری در مورد شـیوه نوازندگی او موجود نیست. فرزندش استاد احمد عبادی به دلایلی که شرحش به درازا می‌انجامـد، راه پدر را در پیش نگرفت و شـیوه مخصوص خودش را در نوازندگی دنبال کرد. اگر سبک میرزا عبدالله به نسل کنونی منتقل نمی‌شد، «سه‌تار» اساسا مقطوع‌النسل می‌شد و هیچ نشـانی از آن باقی نمی‌ماند. ضایعه بزرگ و جبران‌ناپذیری که خوشبختانه به وقوع نپیوست و موسیقی ایران را از این خسـران عظیم نجات داد. اما سـه‌تار و یا در واقع سـبک «مظهر» آن (میرزا عبدالله) چگونه از نابودی رهایی یافت و به دسـت ما رسـید؟ روند کار به این شکل است که درویش‌خان این سبک منحصربه‌فرد را از استادش میرزا عبدالله فراگرفت و به استاد ابوالحسن‌خان صبا آموزش داد و در پی آن، نورعلی‌خان برومند، ابتدا از درویش‌خان و سپس از صبا، این سبک را فراگرفت و همچون گنجینه‌ای در اختیار نسل کنونی گذاشت. ارزش استاد جلال ذوالفنون و مقام منحصر به فرد او در این است که حلقه رابط «سه‌تار» در ایران به شمار می‌رود. او اولین کسی است که سبک ویژه میرزا عبدالله را در نوازندگی سه‌تار به ملت ایران شناساند.

در یک مقطع دوساله، تقریبا از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶، ناگهان نام جوانی بر سـر زبان‌ها افتاد که صدای سازش، با صدای ساز تنها نوازنده سـه‌تار در آن سال‌ها (یعنی استاد احمد عبادی) بسیار تفاوت داشـت و برای اولین بار صدای ساز میرزا عبدالله و سـبک او را (که حتی تا امروز هم کسـی آن را شـنیده است) معرفی می‌کرد. تا سـال ۱۳۶۳، جز احمد عبادی و جلال ذوالفنون هیچ نوازنده مطرح دیگری در زمینه نوازندگی سه‌تار وجود نداشت. ذوالفنون خارج از سیطره «برنامه گلها» و مشـتقات آن، نوازندگی سه‌تار را ارایه داد و به طیفی از موسیقیدانان جوان ایران (از جمله: محمدرضا لطفی، پرویز مشـکاتیان، مجید کیانی، داوود گنجه‌ای، محمدرضا شجریان، نورالدین رضوی، سروستانی و...) تعلق داشـت که بسـیار به «اصالت»هـا و بنیان‌های «سنتی» موسیقی ایران اهمیت می‌دادند و می‌کوشیدند هیات اصلی موسیقی اصیل ایران را که در برنامه‌های گلها و اخوان و انصارش به حدی مغفول مانده بود به نسل جوان آن سال‌ها (که لبریز از اندیشه‌های سیاسی و انقلابی بودند) معرفـی کنند. در آن دهه طلایی (که انقلاب شـکوهمند ۵۷ هم در آن به وقوع پیوسـت)، موسـیقی ایران به اوج شـکوه و جلال خود رسـید. تار لطفی و صدای شجریان، سـه‌تار ذوالفنون و صدای رضوی سروستانی، آثار بی‌کلام حسـین علیزاده کنسـرت‌های فرامرز پایور، تصنیف‌های زیبای مشکاتیان و جلوه‌های انقلابی در سرودهای انقلاب و... بار دیگر موسـیقی فراموش‌شده اصیل ایرانی را که در زیر چکمه‌های موسیقی مبتذل تقریبا مرده بود، زندگانی بخشـید و در رأس هـرم ارزش قرار داد.طی آن سـال‌ها، «شنیده» بودیم که محمدرضا لطفی هم علاوه بر تار، دستی در «سـه‌تار» دارد، و سـبک میرزاعبدالله را از نورعلی‌خان فراگرفته و آن را سـاخته و پرداخته کرده است. اما صدای سه‌تار او را در هیچ‌یک از کنسرت‌ها و کاست‌هایش نشنیده بودیم. در اواخر سـال ۱۳۶۲، محمدرضا لطفی برای اولین بار سـبک میرزاعبدالله در سه‌تار را در استودیو ضبط کرد و در اوایل سـال ۶۳ به انتشار آن همت گماشت. اما چون در آن فضای انقلابی و تازه‌نضج‌گرفته، هنوز انتشار کاست مرسوم نشـده بود، با کمک دوسـتان و با روش دست به دست، آن کاست را که «یادی از درویش‌خان» نام داشت، به دوستداران موسیقی ایرانی عرضه کرد.

امـا به مصداق «الفضـل المتقدم»، ایـن افتخار برای همیشـه به نام استاد ذوالفنون ثبت است. مردی که وقتی ساز به دست می‌گرفت و مشغول نوازندگی می‌شد، چهره‌اش چندان زیبا می‌شد که به نحو چشمگیری جلب‌نظر می‌کرد. او چنان در اعماق سـازش غرق می‌شد که شنونده‌اش را با خود تا افق‌های دوردست می‌برد. افق‌هایی که قلمرو رمال الغیب و مرشدانی از عالم غیب بود و شنونده را بی چون و چرا به کمال و اسـتعلا می‌رساند و به خالقش نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌کرد.

ادامه در صفحه ۱۹